عبدالقیوم میرزاده هلند، اکتوبر ۲۰۲۶

کتاب

تعصب،ماهیت و پیامد های آن

قسمت بیست و دوم

فصل چهارم

به ادامهٔ عنوان تعصب سنت و مدرنیته

یکی دیگر از بنیادی ترین خصوصیت و ارکان تجدد و مدرنیته، رقت و متغیر بودن ادراکات انسان به علت طبعیت آن از امیال متغیر بشر است. هنگامی که با تکیه بر مبانی معرفت شناختی، امکان شناخت واقعیت یاحقیقت از دست عقل گرفته شد و توانایی عقل در مقام کشف، شناخت ها مطابق با واقعیت و مطلقیت در مسلخ شکاکیت و نسبیت گرایی سر بریده شد، تنها چیزی که برای عقل باقی می ماند، تابعیت آن از امیال متغیّر انسان و امکانات متحوّل جهان هستی برای ارضای امیال و لذایذ انسان است. به این تربیت، ابتدا باید میل در انسان شکل بگیرد و آن میل انسانی، عقل را استخدام کند، از آن برای طراحی پلان و پروگرام عملی و یا اجرائی در جهت دستیابی به منابع ارضای خویش بهره برداری کند. اما از آن جا که خود منابع نیز محدود و متغیرند، پروگرام های اجرائی نیز به صورت مستمر در حال تحول خواهند بود. به این ترتیب، محتوای تراوش های عقلی و محصولات فکری به علت متغیر بودن امیال انسانی از یک سو و منابع ارضای امیال انسانی از سوی دیگر، به صورت مستمر در حال تغییر و تحول خواهند بود.

به این ترتیب، محصولات فکری هیچ فردی برای هیچ فرد دیگر و هیچ عصری برای عصر بعدی و هیچ جامعه ای برای جامعه دیگر، معتبر نخواهد بود و این یعنی

حادترین و شدیدترین نوع تجدد و تحول در حوزه تفکر و اندیشه . با این تحلیل، چه نسبتی بین این نوع تجدد، مدرنیته ویا نوگرایی با تجدد به معنای عبور از یک مرحله دورتر از هدف نهایی به هدف واسطه ای که فاصله کم تر با هدف قبلی با غایت و هدف نهایی دارد می توان برقرار نمود.

در اینجا قبل بر اینکه به تعصبات سنت بر علیهٔ تجدد و یا مدرنیته بپردازم میخواهم تا در بارهٔ بسا ناهنجاری ها، بحرانات و نابسامانی های دوران تجدد و یا مدرنیته بپردازم که برخی از محققان و دانشمندان جامعه شناس را بر این واداشته است تا این بحرانات و نا هنجاری ها را نشانهٔ بارزی از زوال و پایان دورهٔ تجدد محسوب بدارند.

فرد گرایی، ذهنیت گرایی و نسبی گرایی های جوامع مدرن افراد مشمول جوامع متجدد را بنحوی شخصیت جدید بخشید که بائیسته تنها بخود متکی باشند ودر ادارهٔ زندگی خویش استقلال و آزادی دارند، اما این افراد متکی بخود همزمان با نیاز های سریعاً در حال تحول جامعه خود را سازگار سازند، در حالیکه عمیقاً از همه و یا بخشی از این نیاز ها متنفر هم استند. بقول ژان پل سارترنویسندهٔ فرانسوی ۱۹۰۵ – ۱۹۸۰ «ما محکوم به آزادی» هستیم، محکوم به تحمل بار آزادی و مسئولیت خود بدون اینکه بتوانیم به دیگران پناه ببریم. ما باید در قبال خودمان مسئول باشیم زیرا راهی جز وجود خودمان برای تجربه کردن خود یا جهان به شکل دیگری نداریم. ما نمی‌توانیم وجود خود را به دیگری وابسته کنیم، زیرا این امر با هستهٔ وجود ما در تضاد است. ما می‌توانیم نظر دیگران را بخواهیم، اما انتخاب در نهایت در اختیار ماست.

فرد در کشاکش این فردگرایی به امراض متنوع روانی و افسردگی ها مبتلا گشته و در حقیقت تنها از نظر جسمی در این دنیا است. در حالیکه اجداد این فرد در جمع بزرگ یعنی جزء از نظم بزرگ خود را قوی، بزرگ و در حمایت نظم بزرگ یا زنجیرهٔ بزرگ هستی تا سرحد فرا زمینی میدانستند. در این میان تخریب ملاک های اخلاقی، آئین ها، مناصب و هنجار های اجتماعی که هر کدام معانی بزرگ اجتماعی داشتند،

در جوامع مدرن یا متجدد که جایش را به اشیا غرض رفاهیت مادی هر چه بیشتر سپردند، نقش مخرب ایفا کردند.

یکی دیگر از نا هنجاری های جوامع مدرن همانا سوء استفاده از استعداد های فکری و تعقل افراد برای مقاصد سود آوری، سرمایه اندوزی وتثبیت انحصاری مالکان بر زندگی انسان و اجتماع میباشد که ناامیدی و دلسردی هایی را در جوامع مدرن سبب گردیده است. این مسئله همچنان به تکنالوژی هم سرایت کرده وسلطهٔ تکنالوژی بر جامعهٔ مدرن وضعیت را بصوبی سوق میدهد که انسان (آزاد) در آن خود را نهایت بیچاره، هیچ و پوچ تلقی میکند.

در تحت شعاع فرد گرایی مکتب هومانیزم یا انسان گرایی نیز انسان را محور همه ارزش ها قلمداد می کند. عقلانیت و تجربه گرایی در جای خرافات و دگم اندیش قرار گرفته و همه اموربه اراده و خواست انسان بوده و از انسان شروع و به انسان ختم میگردد و اصالت به انسان داده میشود. بر عکس جامعهٔ سنتی که در همه حالات خدا محور میباشد. در همین راستا اصالت میل و لذت محوری تفکر جامعهٔ متمدن یا متجدد را نیز مکتب هومانیزم توصیه داشته و نظریه پردازان این مکتب با تأکید به میل و غرایض سطحی انسانی از تقسیم بندی امیال انسانی همچو امیال ذاتی، امیال عرضی، امیال کاذب، امیال اصیل، امیال دایمی و امیال مؤقتی که تاکنون در اخلاقیات جایگاه خاص داشت شدیداً اِبأ میورزند و از همین جاست که بخش اخلاقیات جامعهٔ متجدد با چهارچوب های اخلاقی جوامع مسلمان که تأکید براعمال و رفتار انسان بر گرفته از گرایش های متعالی ثابت و دایم و غیر محدود به زمان و مکان خاص (نظیر خداجویی، عدالت طلبی، حقیقت جویی)، سرچشمه گرفته باشد در تعارض قرار میگیرد.

تأکید مدرنیته یا تجدد در همه حالات به عقل و عقلانیت است. اما این عقلانیت مدرنیته هیچ مرجع و منبعی را جزء ذهن انسانی نمی شناسد و همچنان نظریه پردازان وگردانندگان این جوامع به عوض دستیابی به معرفت و دریافت حقیقت در پی کسب قدرت و محار طبیعت برای ارضای تمایلات و غرایز انسانی اند که از

تمام سایر قوای معرفتی انسان انکار ورزیده واز حقایق غیر مادی چشم پوشی میکند و در راه کسب قدرت و ثروت خرد انسانی را مانند افزارمنحصر و در گرو گرفته و انسان از تعقل نظری و عملی محروم گردیده است.

ناگفته نماند برعلاوۀ آنچه ناهنجاری هایی جامعۀ متجدد و مدرن را تا اینجا تذکار دادم باید اضافه کنم که تجارب جامعۀ انسانی در کشور های متجدد و مدرن نشان میدهد که در این جوامع با وصف لست های طویل و عریض دیموکراسی و آزادی های انسانی هرچه در برابر منافع سردمداران قرار گیرد و یا مانعی در برابر منافع شان قرار داشته باشد، بدون رعایت و چشمداشت روابط انسانی، عاطفی و اصول دیموکراتیک و حقوق بشری آنرا نابود میکنند و در این حالت نه محوریت انسان مطرح است و نه به انسان گرایی ارزشی قایل میگردند.

عواملی را که در بالا تذکار دادم جمع ممنوعیت بسا هنجارهای که در جوامع ماقبل تجدد بنحوی شیرازۀ اجتماع را محکم نگهمیداشت و نظم اجتماعی را مسبب بود در جامعۀ مدرن آنها را از بین بردند و چه بسا که در عدۀ از این جوامع حتی سیستم زاد و ولد تحت تأثیر فرد گرایی و آزادی فردی به بحران مواجه گردیده است. اگر اکمال انسانی جوامع غیر مدرن به جوامع مدرن وجود نمیداشت، چه فاجعۀ انسانی رونما میگردید؟ بدین لحاظ دانشمندان امور اجتماع و جامعه شناسان ناقوس پایانی دورۀ تجدد را نواخته و آغاز دورۀ پسا مدرن یا پُست مدرن ost modern4 را خبر میدهند. اما عدۀ دیگری از جامعه شناسان چون یورگن هابر ماس فیلسوف و نظریه پرداز آلمانی متولد ۱۹۲۹ و آخرین بازماندۀ مکتب فرانکفورت معتقد است که مدنیت مدرن یا مدرنیته قادر است با بازنگری و باز سازی مؤلفه های فکری و تمدنی اش خود را از این ورطه، بحران اجتماعی و نابودی حتمی نجات بخشد. وی معتقد است که پست مدرنیزم در حقیقت شکل و شمایل جدید، روال و میکانیزم جدید همان مدرنیته است. نه دورۀ جدید اجتماعی. او همچنان بعد از یک سفر تحقیقی بکشور های مختلف بگونۀ آشکارا بر مراکز دینی اعم از یهودی، عیسوی و مسلمان و سایر ادیان تاخته و معتقد است که در اندیشه‌ی پسامتافیزیکی جامعه‌ی

مدرن و سکولاریا مدرنیته، عموما هر کس از مفهوم زندگی خوب و نمونه وار تن می‌زند، ولی در کُتب مقدس و احادیث مذهبی، هزاران سال است که اندیشه‌هایی دربارهٔ رستگاری و نیز زندگی نادرست زنده نگاه داشته شده است.

این رویکرد هابرماس نسبت به دین، واکنش تند انتقادی شماری از متفکران را برانگیخت. چنانچه هانس آلبرت فیلسوف آلمانی ۱۹۲۱ – ۲۰۲۳، میگوید: هابرماس پس از یک تحول فکری دراز مدت که با تعبیر هرمنوتیکی یا تأویل شناسی مارکسیسم و تاکید بر اهمیت روشنگری آغاز شده بود، سرانجام به معنای واقعی کلمه، به دشمن روشنگری تبدیل شده است. آلبرت رویکرد هابرماس را در این زمینه نکوهش می‌کند و آن را "هرمنوتیک فاسد" و طرحی می‌خواند که حقیقت را قربانی توافق می‌کند.

با این توضیح درمی یابیم که تجدد یا مدرنیته که در حقیقت خصوصیات و فرهنگ غربی شمرده میشود تمام بخش ها و حوزه های زندگی غربیان اعم از خدمات اجتماعی، سیاست، اخلاقیات، اداره و قوانین را احتوا کرده و همچنان فلسفه، علم، معرفت شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی، دین، اخلاق ، سیاست ، هنر ، ادبیات و . . نیز در تحت تأثیر مستقیم مدرنیته قرار دارد. طراحان،مجریان و ایدیالوگ های مدرنیته به این باور اند که در همه حوزه ها، و همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اداری بهترین تفکر وبهترین شیوه زندگی را به ارمغان آورده اند. قابل ذکر میدانم که در نخستین مراحل تحقق تجدد یا مدرنیته در جامعهٔ بشری طراحان این طرز تفکربا جدیت و اشتیاق خاص نوید میدادند که که با زدودن خرافات، موهومات، سنت ها، اسطوره ها و . . . و با پیروی از عقل و خرد و با اتکا به علم انسان را به آرمان شهر، مدینه فاضله و به امنیت، رفاه، نیك بختی و سعادت خواهد رساند. مدرنیزم، ایده ها و تئوری های خود را جهان شمول دانسته و آن را برای سعادت بشریت، لازم، ضروری و کافی تلقی می کند . به عبارت دیگر، این تفکر، تحقق مدرنیته غربی در سراسر جهان را، ممکن، یا ضروری و به هر حال

مطلوب می شمارد . به همین خاطر است که از ابتدا داعیه های جهانی و جهان شمولی یا گلوبالیزم را در سر می پرورانده است.

همچنان در گذر از مراحل جامعهٔ سنتی به جامعهٔ متجدد و یا مدرن یک گسست و یا خلای معرفتی در جامعه رونما میگردد، به‌طوری که همه اصطلاحات معنای جدیدی پیدا می‌کنند و شیوه های زندگی مفاهیم جدید می یابند. در این میان، دین سنتی نیز کاملاً از دین مدرن و جدید متمایز می گردد. چنانچه در دوران حاکمیت سنت ها، دین را جامع و کامل می‌دانستند و همه معتقد بودند که دین پاسخگوی همه سوالات بشر در همه امور زندگی اعم از اداره، روابط و حاکمیت میباشد. ولی دین در دوران تجدد و مدرنیته، تنها عهده‌دار عبودیت و بندگی خالصانه است و ظاهراً به حوزه خصوصی رانده می‌شود. در اینجا قابل ذکر میدانم با آنکه در کشور های غربی پروژه های بزرگ روشنفکری مردم را در راه تجدد و مدرنیته مشوق اند و قوانین نیز بر همین مبنا عمل میکنند، اما با آنهم درهمین دوران تجدد و مدرنیته از دین سنتی تا اشکال افراطی آن برای برآورده ساختن مقاصد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بوفرت و کثرت سوء استفاده اعظمی صورت میگیرد. همین متجددین غربی برای گرفتن ماهی مقصود در شرق میانه از داعش و تفکر اسلام افراطی در برابر دولت ها و حکومات عراق، سوریه، لیبیا، لبنان، مصر، افغانستان وبسای دیگر استفاده کردند و در اقصا نقاط جهان حکومات با محوریت دین افراطی را حمایت مستقیم و غیر مستقیم میکنند.

با این توضیح مختصر در قبال مفاهیم سنت و مدرنیته یا تجدد از منظر موافقان و مخالفان هر دو دوره و با تشریح خصوصیات مثبت و منفی هر کدام و قسماً بررسی مؤلفه ها و کیفیت ابعاد و پهلو های مثمر و غیر مثمر هر دو سیستم اکنون میپردازم به اصل عنوان یعنی تعصب سنت و مدرنیته یا تجدد چیست؟

ادامه دارد...